

مرحوم طباطبائی نیز درباره این آیه می فرماید:

«اللَّهُ ما يشغلک عما یهمک، ولهُو الحدیث: الحدیث الذی یلهی عن الحق بنفسه کالحکایات الخرافیة والقصص الداعیة إلی الفساد والفجور، أو بما یقارنه کالتغنی بالشعر أو بالملاهی والمزامیر والمعازف فکل ذلك یشمله لهو الحدیث. وقوله: «لِیُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ» مقتضی السیاق أن یشمل المراد بسبیل الله القرآن الکریم بما فیہ من المعارف الحققة الاعتقادیة والعلمیة وخاصة قصص الأنبیاء وأمهم الخالیة فإن لهو الحدیث والأساطیر المزوقة المختلقة تعارض أولاً هذه القصص ثم تهدم بنیان سائر المعارف الحققة وتوهنها فی أنظار الناس.

ویؤید ذلك قوله بعد: «وَيَتَّخِذُهَا هُزُوءًا» فإن لهو الحدیث بما أنه حدیث کما سمعت یعارض أولاً الحدیث ویتخذه سخریاً.

فالمراد بسبیل الله القرآن بما فیہ من القصص والمعارف وكأن مراد من کان یشتری لهو الحدیث أن یضل الناس بصرفهم عن القرآن وأن یتخذ القرآن هزواً بأنه حدیث مثله وأساطیر کأساطیره.

وقوله: «بِغَیْرِ عِلْمٍ» متعلق بیضل وهو فی الحقیقة وصف ضلال الضالین دون إضلال المضلین وإن کانوا أيضاً لا علم لهم ثم هددهم بقوله: «أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ» أي مذل یوهنهم ویذلهم حذاء استکبارهم فی الدنیا.»<sup>۱</sup>

#### توضیح:

۱. لهو یعنی آنچه تو را از آنچه برای تو مهم است، باز می دارد.
۲. لهو الحدیث یعنی حدیثی که به تنهایی شما را از حق باز می دارد. مثل حکایات خرافی و ....
۳. مراد از «سبیل الله»، قرآن است که مشتمل بر معارف حقّه است
۴. اولاً حدیث لهوی با احادیث و قصه های قرآن معارض است (و باعث مسخره شدن قصه های قرآن می شود چرا که مردم می پندارند آنها هم مثل سایر قصه ها اسطوره است)
۵. ثانیاً بنیان قصه معارف را از بین می برد.

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص ۲۰۹





۶. بغیر علم متعلق به «یضل» است یعنی کسانی که گمراه می شوند، بدان علم گمراه می شوند و نه کسانی که گمراه می کنند (اگر چه آنها هم در حقیقت علم ندارند)  
ما می گوئیم:

۱. استدلال به آیه درباره حفظ کتاب ضلال در کلام مرحوم خوئی به این صورت است که حرمت «اشترای و خریداری کتابی که در آن حدیث لهوی است» از آیه قابل استفاده است و این عنوان شامل «حفظ کتاب ضلال» هم می شود. پس باید بپذیریم که کتاب های ضلال، حدیث لهوی است و حفظ هم مثل خریداری است.

۲. مرحوم خوئی بر این استدلال اشکال کرده است:

«و فيه أولاً: ان المذموم في ظاهر الآية هو اشتراء لهو الحديث للاضلال، ومن الواضح ان هذا المعنى اجنبى عن حفظ كتب الضلال لعدم العلم بترتب الغاية المحرمة عليه، غاية الامر احتمال ترتب الاضلال على الحفظ. و ثانياً: انا إذا سلمنا ذلك، فالمستفاد من الآية حرمة اشتراء كتب الضلال ولا دلالة فيها على حرمة ابقائها وحفظها بعد الشراء، كما أن التصوير حرام وأما اقتناؤه فليس بحرام، والزنا حرام وتربية أولاد الزنا ليس بحرام، وقد تقدم ذلك في البحث عن جواز اقتناء الصور المحرمة. وثالثاً: انه قيل ان الآية قد نزلت في النضر بن الحارث بن كلدة، فانه كان يشتري كتباً فيها احاديث الفرس من حديث رستم واسفنديار، وكان يلهي الناس بذلك ويطرف به ليصدهم عن سماع القرآن وتدبر ما فيه، نظير الجرائد المعروفة في هذا الزمان، فانها مشتملة على الامور اللاهية التي تصد الناس عن الحق. ورابعاً: ما ذكره المحقق الايروانى، من أن المراد من الاشتراء هو التعاطي، وهو كناية عن التحدث به، وهذا داخل في الاضلال عن سبيل الله بسبب التحدث بلهو الحديث، ولا اشكال في حرمة الاضلال، وذلك غير ما نحن فيه من اعدام ما يوجب الاضلال.»<sup>۱</sup>

توضیح:

۱. اولاً «خریداری برای گمراه کردن»، ربطی به حفظ کتب ضلال ندارد چرا که معلوم نیست حفظ کتب ضلال به «گمراه کردن» منتهی شود (و صرفاً احتمال است)

۱. مصباح الفقاهه، ج ۱، ص ۴۰۳



[ما می گوئیم: «لیضل» را اگر علت خریداری دانستیم در این صورت هر نوع خریداری حرام نیست بلکه اگر با این قصد باشد حرام است. و اگر «لیضل» را غایت دانستیم در این صورت خریداری حرام است چون به این غایت منتهی می شود. و لذا اگر شک داشته باشیم که نگهداری به این نتیجه بیانجامد، حکم مترتب نمی شود.

به همین جهت به نظر می رسد عبارت مصباح الفقاهه در این جا مضطرب است چرا که در ابتدا می نویسد «للاضلال» که به معنای علیت است و در ذیل سخن از «عدم ترتب احتمالی غایت» در میان آورده می شود.

۲. ثانیاً: آیه دال بر حرمت خرید است و نه بر حرمت حفظ بعد از خریداری (کما اینکه تصویرگری حرام است ولی نگهداری تصویر حرام نیست)

۳. ثالثاً: این آیه درباره کسی است که کتاب های قصه قدیمی را خریده بود تا مردم به قرآن گوش نکنند پس آیه درباره آن دسته از کتاب هایی است که مردم را از رفتن به سوی حق باز می دارد. [پس شامل حفظ کتب ضلال نمی شود. بلکه مراد استفاده از کتاب ها برای بازگرداندن مردم از حق است]<sup>۱</sup>

۴. رابعاً مرحوم ایروانی هم بر استدلال اشکال کرده است که: مراد از اشتراء، تعاطی است (یعنی دست به دست کردن و عطا کردن) و این هم کنایه از آن است که این کتاب را می گیرند تا آن را حدیث کنند. و روشن است که «حدیث کردن این کتاب ها» عبارت است از «گمراه کردن به وسیله حدیث کردن حدیث لهوی» و این هم تحت «اضلال» واقع است. و معلوم است که اضلال حرام است ولی این ربطی به «از بین بردن آنچه موجب ضلال می شود» ندارد.<sup>۲</sup>

(اطراف: نوآوری کردن)

بر فهم مرحوم ایروانی اشکال شده است که:

۱. ن ک: اسباب النزول، ص ۲۵۹

۲. ن ک: حلیه ایروانی بر مکاسب، ج ۱، ص ۱۵۲



«حمل لفظ الاشتراء على التحديث و التحدث مخالف للظاهر جدا فالاولى حمله على ظاهره  
كما ورد في شان النزول و مورده كان اشتراء كتب الاباطيل و نشرها بقصد صد الناس عن  
استماع القرآن و متابعتة»<sup>۱</sup>

ما می گوئیم:

۱. در بحث غنا گفتیم که (چنانکه مرحوم محقق اردبیلی می نویسد<sup>۲</sup>) اکثر مفسرین لهو حدیث را، غناء می دانند و این در روایات اهل بیت هم مطرح است. در این باره به دوازده روایت اشاره کردیم<sup>۳</sup>
۲. اگر آیه را چنین معنی کردیم، ارتباطی بین آیه با موضوع کتاب های ضلال در میان نیست، البته ممکن است معنای آیه را به گونه ای اعم معنی کنیم چنانکه در روایت عبد الاعلی می خوانیم که حضرت درباره آیه شریفه می فرمایند «و منه الغناء»<sup>۴</sup>، در این صورت غنا یکی از مصادیق اضلال است و لذا می توان آیه را شامل سایر مصادیق اضلال هم دانست.
۳. اما در این صورت هم باز حکم در آیه دایره مدار «اضلال بالفعل» است و حکم به تحریم اضلال می کند چرا که علت تحریم، اضلال است و علت تعمیم می دهد و تخصیص می زند. در این صورت (الا جزء اخیر علت تامه که منجر به فعلیت حرام می شود. و البته آن جزء اخیر هم حرمت گیری دارد) «حفظ کتب ضلال» از باب مقدمه احتمالی حرام باید تحت حکم قرار گیرد در حالی که می دانیم مقدمه حرام، حرام نیست.
۴. نکته آخر درباره آیه شریفه آنکه ممکن است آیه را چنین معنا کنیم که «مشتري لهو حدیث» را مردم و نه نضر بن حارث بدانیم. به این صورت که «مردم می روند لهو حدیث را از امثال حارث می خرند که غایت آن و نتیجه اش آن است که لهو حدیث مردم را گمراه می کند.»  
در این صورت هم باز استدلال به آیه بر حرمت حفظ کتب ضلال کامل نیست.

۱. دراسات في المكاسب المحرمة، ج ۳، ص ۹۳

۲. زیادة البيان، ص ۴۱۳

۳. ن ک: در ستامه سال ششم، ص ۱۴۱

۴. در ستامه سال ششم، ص ۱۴۱، روایت ۵